





ms. no. 1000. fol. 100. recto. 1000. fol. 100. recto.



۳۴۵

مجله  
CHAND

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة على نبيه وآله وسلم على صاحبها وعلى آله وصحبه  
 الفقيه الميراجي الى الله القوي بن سيد عبد الله الموسوي غفر الله له ولوالديه وسلم  
 اليه ما واليه من ديدم طبع بعضی مردمان که همراه معضلات کتاب گلستان  
 مصنف شیخ المشائخ حضرت شیخ سعدی شیرازی نور الله مضجعه در نمی  
 یابند مشکلات گلستان را سه قسم ساختند و آنی التوفیق قسم اول در اشعار  
 عربی و بعضی فارسی قسم دوم در مرکبات معانی بعضی اقوال اکابر و  
 احادیث نبوی و کلام ربانی قسم سوم در لغات مفردات بترتیب و تہجی

قسم اول در اشعار عربی و غیره

شفیع مطاع نبی کریم  
 انحضرت شفا دلت کشنده اطاعت که در شمع بزرگ  
 قسیم نسیم و نسیم  
 قسمت کنند آملما که دنیا را که از خود و جیل اند





همی الی حسن الاغاسی

کوشش من بسوی نیک سرودهاست  
ما ذی اتحاد شمنی و قدیم الغم  
چست آنکه حکایتی میکنی فراداد خالکی کند  
المزین مشایخ فی ارضه  
مرد مشهور نمی شود در زمین خود  
و انخوا اعدا و قه لایر بجام  
صاحب دشمنی نیگزرد بر دیکو کار  
ضمینا من نو الک مال حاصل  
راضی شدیم باز عطا تو بر تشن  
اذا تنق الخطیب ابو الفوارس  
هرگاه آواز کند مثل آواز خزان خطیب که گفت  
سری طیف من کجا بطلعت الی حجر  
در شب آمد خیال کسی که در روشن شود بیاوید  
اتانی الذی یوادی عکس البحر  
آمد مرا که دوست میدارم از دور تاریکی شب  
اذا جستی فی رفقة لیس فی  
و قیلک یانی تو بجا در جماعه همگان بچسب که بیاورد  
فقدت زبان الوصل الی المرجم  
کم کردم وقت مصال دوست و حال آنکه مردان داشت  
وان سلم الانسان من القس  
و اگر چه سلامت ماند و از بدی ذات خود  
ظلمه قلبی لایکا و یغیر  
شنگست در دل من که روان نمیکند آنرا  
بلیت بخوی بصول مضایا  
بجاشتم بخوی که حله میکند آن بخوی در حالت نشسته  
علی جزویل کیس بر رفع سهر  
بجالی که دامن کثان میکند و بر میدارد خود را

شمنی

اذا تنق

من و الذی حسن المشایخ

کیست آنکه نیک سرود گوینده است  
مال الغریب سوی الغریب انیس  
نیست برای مسافر سوی مسافر دوستی  
کما یصغیر لیس یصا ند فی و کره  
همچو چراغی نیست آن چراغ شکار کننده در شب با وجود  
الاذیلز م یکنز اب اشهر  
مرد و حال آنست که بزم گرداند و بر مرغ گوشت بکشد  
رضیت من القنیمه بالشلیل  
راضی شدمیم با از غنیمت باد از آب تا از زخاوان  
له صوت یهدا صطیخ فارس  
مرا خطیب یا آواز نیست که میجنداند اهل اصفی فارس  
یرافقنی علی اللیل سادیا  
دوست میدارد و مرا هر شب تا لیلیک راه نمائید  
فقلت له ایلا و سمسلا مرحبا  
پس قسم مرا در آمد خانه را و نوروی زمین نیم بود فراخ  
وان جبت فی صلح قانت محارب  
اگر چه بیانی در شتی پس و جنگ کنند  
بقدر لذیذ العیش قبل المصاب  
بقدر لذیذ زندگی پیش از رنج  
من سوظن المدعی لیس یلم  
پس از بدی گمان مدعی سلامت نمی ماند  
رشفت الزلال و لو شربت سجورا  
رنجن آب شیرین اگر چه بنوشم دریا باران  
علی کزیدیت مفت ابلة العمر  
بر من همچو زید در مفت ابلة عمر  
و بل یستقیم الریح من عمال الحجر  
آیا راست می آید رافع از عمال حجر

ساعتی از آن شمن

ان لم است يوم الوداع تما سفا  
اگر روزم من روز و دواع در آن حال که افسوس کند  
و در صدد یقین لایق منی شغ و واداد  
و بسا دوست ملامت کرد و مرا دوستی آن محبوب  
ما من نوکر انجی من مسمت  
اچیز گذشت از یاد کردن بر غرض از گوش من  
با معشر اخلان فولو اللع  
من گریه دوستان گویند باشند دست  
لوان جبا بالکلام یز ول  
اگر بدست که دوستی بلامت کردن آید شود  
لمارت من بدست بعلمها  
هرگاه دید آن زن پیش شو خیزد  
قالت هذا معه ریت  
گفت آن زن این آلت جان مرد مرده است  
مضی الصبی و الشیخ عتیت  
گوشت کودکی و حال آنکه پیری تعبیر کرد مرا  
چیر معیتا سلسله حنن میکند  
پیر معیتا سال که زن میکند  
من کان بین یدیهما اشتیاب  
کسیک باشند پیش او اچیز میخورد خراست  
در الکبات نیاقانی سواد جها  
زمان سوار ماده شتران در عاریهای خود  
قطر علی قطر اذا التفتت نه  
قطره بر قطره و فیکه متفق شود جوی گردد  
یا ناظر فیه سئل بالشد مر حمه  
ای نظر کننده درین کتاب بخواه از خدا رحمت کردن  
و اطلب لنفسه من خیر ترید بهیا  
و طلب کن برای خود از هر چیز که میخواهی

در این کتب الفاظ فیه و در این کتب ۱۱۵

لا تحسبونی فی سعة المودة منصفاً  
مپندارید مرا در دوستی انصاف کننده  
الم یهد با یو ما فیوض لی عذر  
آیا نمی بیند آن صدیق آن محبوب را در ذی کمال و شرف  
لو سمعت ورق النجوم صاحت  
اگر میشنود جانوران مرغزار ناله میکردند آن جانوران  
فی لست تدس بالقلب المجمع  
نمیدانست اچیز در دل در دناک است  
لسمت افکا یفتریه عدول  
هر آنکه می شنیدم دروغی که بستم از او آن عدول  
شیئا کار خنثی شفته اصنام  
چیز را مانند سست ترین پلنگه دار کرد و شنبه  
و انما یقر الرقیته للناسم  
جزین نیست که خوانده میشود و افسون خواب کند  
و کف تبغیر الزمان عذیرا  
و این است مغیر شدن زمانه بر اے خون  
کور مفری خوی بنی حش روشن  
کور مفریست که بخواب نه بید چشم روشن را  
یعنی ذلک من رجم العناقب  
بے پروا کندش این امر از سنگی که خوشبایان گور  
لم تلتفتن الی من عاص فی لکشب  
الانفان نمیکند مذسوی کسی که از وزن نهادهای رنگ  
و نهرا لے نهرا اذا اجتمعت بحر  
و جوی بر جوی و ششیک جمع شود دریا گردد  
عنه المصنف و استغفر صاحب  
بر مصنف و طلب آمرزش کن برای صاحب آن کتاب  
من بعد ذلک عفرانا الکاتبه  
پس آن نیکوئی طلب کن آمرزش نویسنده آنرا



<p>لوان سے یوم التلاق مکانہ اگر رستی کہ برای من روز نیاست جانی باشد انا المستی وانت مولی حسن من گنگارم و تو مالک نیکو کار هستی</p>	<p>عبدالروف لقب یا مولانا مزدک خدای مهربان هر آنکه گویم من اسے مالک من ماقداسات و اطلب الاحسانا ان کو تحقیق بدرگم و طلب میکنم نیکو سے را</p>
--	--

قسم دوم در بیان معانی عبارات عربیہ

اعلموا ان اول و اشكر اول قلیل من عبادی الشکور یا لا اله الا انت قد سجیت  
عمل کنیدی ای فرزندان داو و شکر را دانک اندازندگان من شکر کنندگان ای درشتگان من تحقیق شرم مسیدم  
من عبدی و لیس له غیری فقد عفت له ما عبتک حق عبادتک و ما عرفناک  
از بندہ خود نیست مران بندہ را جز من پس تحقیق آرزیدیم من آن بندہ را نیز سیدیم ما را آنچه جز او پرستیدن و در حق تعالی  
حق معرفتک ظل الله تعالی فی ارضه و رب الارض راضی عنه الناس علی  
چنانکه نزد او ارشاد حق تعالی در زمین او و پروردگار زمین را خشنی است از ان بادشاه مردمان بر  
وین ملوکهم اللهم متع المسلمین بطول حیاتہ و ضاعف ثواب جملة و حسنة و ارفع  
دین بادشاه خود را و بزرگوار داری ده مسلم را تا از عبادت او و در چند گردان اجر خوبی و نیکی او و بلند کن  
درج او لیاة و ولاته و در علی اعداءه و دشمنانہ بما تلی فی القرآن من آیاتہ اللهم  
مرتبه دوستان او و نایبان او و ملاک او بر دشمنان او و مخالفان او برکت چیزی که تلاوت کرده میشود در قرآن از آیات قرآن  
امن بده و حفظ و لده الکریم آوا و عده و قالموید من السماء المظفر علی الاعداء غصده  
امن و شهر او را و نگار و فرزندان او را و نزدیک چون و عده کند و فکند تا تیکه کرده شده از فلاح آسمان فیروز بی بادشاهان و از  
الدولة القاهرة جمال الانام مفتخر الاسلام سعد بن اما بک الاعظم شهنشاه  
دولت که غالب است بخوبی خلق بزرگ اسلام سعد امیر بزرگ بادشاه بادشاهان  
المعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب العجم سلطان البر والبحر و الامان  
بزرگ صاحب گردنهای امت خداوند بادشاهان و ملائمت عرب و عجم بادشاه خنجر و در من صاحب آمان  
لال الایمان وارث ملک سلیمان مظهر الدنيا والدين ابو بکر من سعد بنک او ام الله  
خداوند ایمان و امیر اندیشه گیرنده پادشاهی بهتر سلیمان فتح داده شده دنیا و دین ابو بکر سعد بنک همیشه دارد و خدا تعالی  
اقبالها و ضاعف جلالها و جعل الی کل خیر ما لهما امیر کبر عالم عادل ظمیر  
دولت ایشان را و چون بزرگ ایشان را و گردانده بسوی هر نیکی بدویشان هر دو سر و دامن بزرگ آنان را و دهنده پیشانیان  
سلطنت شیرین و عذبت کهنه الفقرا و الاغنیاء فی الفضا صاحب الاقنیا فتنی  
بادشاه مشورت کننده و وزیر پادشاهی صاحب پناه فقیران جای پناهی شهران پیروزنده عالمان و مصلحت پرورین کاران بزرگ



اهل فارس ملک شمس بن الملک السلطان باریک فخرالدوله والدين عیات الاسلام  
 اهل فارس بادشاه خاصان مقوی و متین بادشاهان بزرگ اسیر بزرگ دولت مبین فریاد و سوس اسلام  
 و المسلمین ابو بکر بن ابی نصر اطال الله عمره اجل قدره و شرح صدره و ضاعف اجره  
 بر سلطان ابو بکر بن ابی نصر را ذکر و مد خدا تعالی عمر را بزرگ گرداند و رحمة او را و کثرت او را در سینه او را و دین او را و دین او را و دین او را  
 قدم بخرم مجمل الولوج و الیک طین الغیظ و العافین عن الناس انشاء تطیفه و الفیل حقیقی  
 مقدم و ابروین و لکن پیش از آمدن و آنرا که فرو خوردند گمانند چشم بود و گمانند که گمانند تقصیر از مردم کو سپید است بیل مرآت خود  
 و گمانش مولود الایة که علی القطرة قابوا هیهودانه او میسر اند او میجسانه من عمل صابحا  
 مانوشیست از پنج فرزندی که زاده میشود بر طبق اسلام پس زاده را و دیو دی گرداند او را باغزالی باغز است که کار نکند  
 فلنفسه و من اسار فحلیها اخذته الغرة بالانتم یا رحیم یا عفو را السلالة منی الوحدة والافات  
 پس من نفس خود را کسی که بداند پس نیست گرفت او را بزرگ گناه کردن ای رحمت کننده ای آمرزنده سزا دهنده ای ستایا  
 بین الاثمین لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب لانی مرسل مشاهد الا ابرار بین  
 در میان دوی برای من خدا وقت است که شکی نیست در انوقت فرشته بزرگ ز پیغامبر سل دین کو کاران میان  
 التجلی والاستتار و سخن اقرب الیه من جبل الورد الوقف لا یمک فان مع العسر یسرا  
 روشنائی پوشیده گشت تا نزد یک نیم بسوی او از رگ جان دفع ملک نمیشود پس برستی که بشواری است  
 ز رغبات ز دجبا آتا مروان الناس بالبر و تقسوا انفسکم و اذا مئروا باللعوم و اگر انا  
 زیارت کند یک در میان تارده شود و محبت یا میفرماید مردمان بکی و زاموش میکنند و آنهای حور را و فکندند و گمانند که بگردد  
 فأت القری حقه وان جاد اک علی ان لشکر بی مالیس کک به علم فلا تطعها هذا  
 پس به خداوند جلالت راجع ایشان اگر از کشته عرابان که شکر بی مالیس کک به علم فلا تطعها هذا  
 المقدر ای حکمک انه و علی ذلک فانت حامله کلوا و شربوا الا تسرفوا و لو بسط الله الرزق  
 مقدار برادر و جزیری که زیاده شود بران پس تو بردارنده ای تجوید و جزیری و خرج بسیار کنید اگر فراق گرداند خدا میعالی بنوق  
 لعباده لبغوانی الارض استجیبات للخبثات حتی اذا اذکره الفرق قوله تعالی  
 برای بندگان خود هر آنکه سر کشد میکند و خدا و شان بر میز چیزهای بون پاک ای طاعت تا آنکه دریافت او را ای فرعون حق نشد و خداوند  
 قادر که بوانی الفلک و هو الله مخلصین له الدین ان انکر الاصوات لصوت احمر  
 پس فکند سوار شود و سر کشد میخواند خدا را و حالیکه خاص میگردد و اند برای او دین را از شرک نفاق بدستی بزمین امانت و او را  
 ما تقول فی الامار دقال احببهم ما دام احد هم لطیف فاینا شفیفا و خوشنیل لطیف  
 چه میگوئی در حق امردان گفت نیست نیکی در ایشان مگر آنی که باشد یکی از ایشان لطیف سخن میکند پس گاه که سخت میگویند  
 التمر بانع و الناطور غیر مانع یا عراب الیمن لیت بینی و مینک بعد العسر یسرا  
 خرمایچه است و نگهبان مانع نیست ای نزع فراق کاشکی در میان من و تو دوری مشق و مغرب بودی

و الله اعلم

ضرب زید عمر او کان زید متعبد یا کما الناس علی قدر عقولهم قد کن الذی کنت  
زید عمر و او بود زید نهی کشنده کلام کشید مردمان را بر مقدار عقول ای ایشان پس این کن کسی است که دانت میکرد  
فیه ضرب بحسب تریب یخلق یا ابوتیه علی العباد حتی یتطاع الشمس من مغربها  
در حق آن را دوزخ است و بزرگست دوزخ است که در دوزخ برندگان تا آنکه بر آید آفتاب از جاسی غروب خود  
استغفرک اللهم و اقرب الیک قوله تعالی فکم شیعههم یا شهم لما رواه استغفرکم الله  
آری شهم یا شهم از برای بار خدا و او را میگوید پس بود که نماند ایشان را ایمان ایشان را شکید و عذاب شد و عذاب شد  
بنما حسنایک فان لم یقبلوا علیک یا بنی انک یوم القیمه مسئول ما ذر  
برایا بعد از خب برسان آنچه بر دست از او معلوم نمی بکشد پس اگر قبول ندارد بر تو باکی نیست پس بر کسی که نور دنیا مثل گردن خود  
الکتبت و لا یقال لمن یتب موت الفقراء راحة اعدی عدوک نفسک الی بین  
کسب دی خود نگفته شود و بالکسب داری که شریف است پس با زینل مرگ فقیران کسب داری او شایسته شوم و دشمنان تو نفس است اگر میان  
جنیک اعوذ بالله من الفقر ملک مجاوره من لایحب الفقر سواد الوجه فی الدارین  
و هو یطوی نسیه جاهه میخیزد از فقر و حال او فقیری که در گون کشنده باشد و از مسامحی کسی که دوست نمیدارد فقری ای میخوانی یا نه  
الفقر فخری کاد الفقر ان یکون کفرا او لکن لهم رزق معلوم لا یرهبانیه فی الاسلام  
فقری که نیست و در کسب فقری که باشد کفر آن نمی آید بهشت را ایشان را رزقی است معلوم و در حق آنها نیست از فقر و فقر و فقر  
لکن لم تنته لا یرحمتک حققت الحجه بالکاره و حققت النار بالشبهوات و من یتوکل  
بر تو اگر بخوای اندر آیه سبک نظامم کرد و اگر کرده شده است جنت بکرات و اگر کرده شده است در حق خود پس آنقدر است که سبک شود  
علی الله فمحبوبه عالم عادل مود منصوص و ملک انتم الانام حامی ائمه الاسلام و وارث  
بر خدا پس او کافی است او را عادل کنند که سبک کرده شده است و او را داده شده و او را داده شده و او را داده شده و او را داده شده  
ملک سلیمان اعدل الزمان مظفر الدینا والدین ابو بکر بن سعد زنگی ادم الله ائمه و  
ملک مهر سلیمان عادل و در آن  
فهردهای یافته دنیا و دین که نفس ابو بکر بن سعد زنگیست همیشه در خطی حال او کار دارد  
انصر اعلامه احسن الیك حمد ولا تمنن لان القامده الیک عاده  
پاری دوم نیز برای او را بگوئی که چنانچه بگوئی که در حق تعالی بسوی و بخشش کن و منت منتهی که عاده آن بسوی تو باز کرده است  
یتهدی به و هو لایهتدی آخر الخیل السیف اجد بهتین اقم محمد الیکم یا بنی آدم  
راویافته میشود و به حال آنکه او خود را و نماندست نشسته آخر جمله است یکبار از دو جانب ایمان مگر از طرف دشمنان آدم  
ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین قال بل سولت لکم انفسکم امر افصبر  
آنکه در پی شیطانی را بدست که آن شیطان شماست و من لکم گفت یعقوب علیه السلام بلکه گفتند برای شما دشمنان را بر پیش  
جمیل قال الله تعالی و لکن یقتنم من العذاب الا دنی دون العذاب الا کسر کل انما یرتجی شیخ باجم  
بهتر است فرمود خدای که بانه تیر چنانچه کاران بدین نماید از عذاب که قبل دفع جزیه و غیره تا با بسوی عذاب بزرگ که در آخر خواهد بود و نهی

از جاسی

من جاسی

از جاسی

قسم شوم در لغات مفردات بترتیب حروف تہجی باب الا

زها جزا استقصا ترسا میا صبا قبا افشا صفا عبا فرا با عشا عفا  
عنا منرا قفا شتا خلا ملا مصلا مسا خطا انشا کذا سما پ  
حسا اقتدا ویا اشتها بینوا ثما نقاضا التجا علی ما خولیا علیا  
مجا با امضا انبیا اشقیبا اطا جلسا رمینا ہمانا احشا ثولا مدار اشیدا  
سودا یغاشفا وفا جزا باب الباء اصحاب حساب ثواب  
صواب اولوالکباب شبان باب الجاء مجاب منجلاب بواب  
ظلاب خطاب جواب عتاب دواب قصب کجیب ادیب غریب  
مزیب رقیب تہذیب طیب سر اندیب غنیب جیب سبیب  
غریب شکیب نقیب واجب کاذب جانب طالب صاحب  
مسوب مرہوب آشوب محبوب حسب عذب عرب عقب  
کلب شغب شعب منقصب صعب مقرب حلب حرب  
نقب قصب مشرق طرب قطب کعب موجب مستوجب  
نقیب طیب باب التاء ترتیب مصلحت فرست مخطبت

من نعمت قرین رحمت قدرت عظمت اوست همّت  
 رحلت عزّت عزّت شوق مروت رغبت صولت نزہت  
 فصاحت وسعت ہجرت وحشت نصرت نبوت جبلت اذیت  
 کربت فطنت خبرت حدّت خلعت سلطنت مملکت محنت  
 صفوت فطرت ذلت لعنت عدت بدت حرکت صنعت  
 سطوت طلعت مروت خست خفت ہیبت حسرت شوکت  
 جدت نفرت بہجت غیبت ہیبت صنعت عصمت ثروت  
 خطبت مکنت شدت طہیت رقت نکبت نہمت طلاعت  
 انابت اجابت دعوت حاجت ملاعت عنایت شفاعت سماعت  
 سلامت سبابت مضامعت قیامعت مالت جماعت کفایت شجاعت  
 عمارت کفارت محاببت مراقبت خصوصت خجالت خجافت  
 اطاعت غایت مہابت حمایت رعایت ظرافت طراوت  
 شکایت آفت مخافت مقالہ حراست بہاست معرفت جسارت  
 شجاعت سخاوت اعادت سباحت صباحت ملاحت

مراحت راحت خلوت صلاحت بطالت رایت ضیافت  
استطاعت فصاحت صلابت خسارت عزامت علامت مشا  
عامت وقاحت موامت ولادت سعادت استعادت سفاقت  
مناصحت مبالست ملاعبت مجانبت مکالت محاورت مجاورت  
معاشرت مواظبت مبارزت مداومت مصیبت المیبت مزیت  
منیت تمییزت رسیبت غریبت مقاومت ملاطفت مشابہت جویبت  
مصارعیت متابعیت معامیت مخالفت مطاوعیت منادیت  
مصاحبت مسامحت مجالسیت مضاہقت مناواعت مظارفت  
موافقت حسانت مزجات نیات نبات کائنات الثقات  
درجات درجات مناجات اخراجات فرات صیبت مصیبت  
نصیبت وصیت طبیعت حقیقت غنیمت زینت معیشت  
خشونت مؤنث معونت فروت محفوت بروت جویبت  
منکفت مغفرت اردوی بهشت کشت رشت سرشت عاقبت  
عاقبت کشت نذمت عقوبت کدورت عشت منفعت



تکمید ماخوذ نافذ باب الراسخون مخیر من اوار طار فرار اقام  
دام پایدار تبار استعمار استخار کارزار و غار تنگار دیار استیلا  
بیدار زخار تبار زینهار انکار ایشار افطار عطار طامار عمار  
سجرا گند تازار ابرار افتخار وینار مفار ذوالفقار بطار یکبار  
کنار حصار حمید سر طبع تقصیر بصیر فطیر غصیر صبر نفیر  
گنیز ضمیر تشویر خطیر تعبیر حقیر توفیر عذر عذر بحرندر سحر دم عصیر  
سکر کبر بدور کینه زور عجز زور قدر مختصر مندر منخر حذر و فر  
جبر منجر فبر نذر ذکر خبر زجر کسر نصر کر سکر زمر محضر  
جبر منجر فبر نذر ذکر خبر زجر کسر نصر کر سکر زمر محضر  
سازگار شرف آرم مقام نواز ساز تجاسر آذر  
مجبور حرور کفور دستور زنبور فخور سرور دور سرور  
عین القطر کلیم بزهر صادم ویر افکر قدر کرم  
باب الراسخون خزر خور و ملوز عجز شیراز اعجاز ابحاز  
حجاز طراز ستیز مویز تیز پیشیز مرکز جیح انداز نیزه باز طراز

کسر اول حق  
دوس کوی  
خام و شله  
طراز و خط  
عبد و طراز  
سنگ

سازگار  
مجبور  
دور  
عین  
سازگار  
مجبور  
دور  
عین

دستور  
مجبور  
دور  
عین



کبریا انبار طهر کثر جهاد نزار مبارز آرز باب السین نفس  
 نفس درس ناموس عروس قسوس قیاس الماس پاس  
 اساس قیسس پاس استیاس خروس افسوس طیسس نفس  
 تمیسس برچیس قدس پارس طالس باب الشین عیش  
 فیش عیش طیش حبش کیش ریش خروش پوش پوش فویش  
 حلقه گوسن آغوش سیاه گوش نقشش وکش اغلش اعطش  
 افویش معاش پاداش کیش خلتاش ادباش تمش تاش  
 فاش بر فاش نقش فاش بطش دانش باب الصاد شخص  
 قص شخص غواص قصاص خاص اخلاص باب رضا  
 باض اعراض نقص نقص عرض فرض تعرض تعرض  
 عارض عارض مریض فوض مخوض نقص فرض باب الطار نشاء  
 بساط انبساط ساط رباط اطراط توسط مخیط خط قط سقط نبط  
 فوط حیط لوط واسط بسیط محیط باب الخطار وعظ الفاظ محفوظ  
 ملحوظ غلیظ غلیظ خط باب الحین شفع بلیع مطع

غرض از این است که در این کتاب  
 از لغات و کلماتی که در این  
 کتاب آمده است به شرح و تفسیر  
 آن پرداخته شده است و این  
 کتاب را می توان به عنوان  
 یک منبع برای یادگیری لغات  
 و کلمات جدید در نظر گرفت

توابع تصدیع جمیع ربیع مطاع قاع ارتفاع نزاع نزاع مطبوع  
مطلوع مستمع مشع متمتع سمیع دفع رفع نفع طبع طبع نفع فنی فنی  
مفع قطع قطع توفع تطوع تضرع تصنع مضع مضع مضع جامع  
لمع طالع مانع تابع مواضع تواضع واقع واضع نوع ممنوع باب الغین  
بانع مبلع منیع منیع باب الفاء وصف معان اعتراف اعتكاف  
خلاف قاف مصاف کفاف گراف عفاف اعراف اسراف  
صاف مالوف معروف ونون فیلسوف تصنیف تالیف تعصیف  
تکلیف خریف حریف لطیف نظیف ظریف عذیف شریف  
معتطف تشفیف کشف صرف خرف حرف کشف کشف  
وقف تلف صدق تکلیف صیغ صیغ ضیف حیف  
نصون ناسف تکلف توقف مولف مضاعف اضعاغ باب  
القاف استبق مستغرق متعلق خلق ازرق بیدق فاسق  
لا لائق صادق حاذق باسق واللق سابق موافق عشق ریشق  
فسق فسق ولق خلق خلق من زرق فرق عرق فلق

آرستاده است باینکه از این  
بر بویست و کلام

شالی و کلمات را

در این کتاب  
از این کتاب  
در این کتاب













س ۳۳ گ ف ج  
۳۰  
RESERVED  
۱۹۵۴

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۳۲ ۷۵

